



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۱۸

داکتر نور احمد خالدي

## یادداشتی بر تاریخ و هویت مشخص دولت افغانستان

در حالیکه دوران ماقبل تاریخ، تاریخ قدیم و تاریخ دوران باستان سرزمینهایی که امروز بنام افغانستان شناخته میشوند جزء تاریخ مشترک منطقه اند که امروز متشکل از کشورهای هندوستان، پاکستان، افغانستان، ایران، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان میباشد؛ دوران معاصر تاریخ افغانستان با وحدت سیاسی کشور در یک دولت مستقل بومی با هویت اسلام حنفی و فرهنگ افغانی آغاز میگردد. در این یادداشت کوشش میشود این دو عصر تاریخ کشور به اختصار معرفی گردند.

در اینجا تاریخ یک سرزمین و همه مردم آن مورد بحث است نه تاریخ یک قوم. اگر کسی بخواهد تاریخ پشتونها را بنویسد دولتهای پشتون هند که بیش از سه صد سال دوام کردند و در سایر مناطق نیز حکومت کردند بخش بزرگ آنرا تشکیل خواهد داد. تاریخ تاجیکان دوران حکومت سامانی آسیای میانه را در محراق مطالعات خود خواهد داشت و تاریخ ترکتاباران تمام تاریخ ترکها و مغولان در هند، تاریخ دولت عثمانی، و تاریخ فارس را از زمان غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولان، قراقویلو، صفویان، افشاریان، زندیان و قاجاریان تا آغاز دولت پهلوی که اولین دولت فارسی بعد از ساسانیها بود در بر خواهد گرفت. در این نوشته تاریخ سرزمینهایی مورد بحث است که امروز افغانستان نامیده میشود و تاریخ مشترک مردمیکه در آن زندگی میکنند.

### دوران ماقبل تاریخ و تاریخ قدیم:

کاوشهای باستان شناسی از موجودیت یک مثلث تمدنی که سرزمینهای افغانستان امروزی در قلب آن واقع شده پرده بر میدارند. این مثلث تمدنی شامل مدنیت های باختر و مرغاب (مدنیت دریا های آمو- مرغاب و هریرود) Bactria-Margiana Civilisation در شمال و شمالغرب غرب کشور، و مدنیت وادی دریا های سند The Indus Valley Civilisation و سراسواتی (هرپه و موهینجو دارو) در جنوب و شرق در پاکستان امروزی میباشد. این دو مدنیت قدمت ۵۳۰۰ ساله دارند. مدنیت دریا های آمو، مرغاب و هریرود شامل تمدنهای ماورالنهر و خراسان باستان اند و مدنیت هرپه و موهینجارو شامل تمدنهای شمال هند، پاکستان و افغانستان شرقی و جنوبی میباشد. هماهنگ با این کشفیات باستانشناسی، مطالعات ژنتیکی اخیر (پروفیسور مازیار، پوهنتون پورتمسث انگلستان) ریشه اقوام پشتون و تاجیک افغانستان را در تمدن وادی سند تثبیت مینماید و ریشه های اقوام ترکتابار (ترکتابارها

به اهتمام ملالی نظام

عمدتاً شامل ازبکها، ترکمنها، هزاره ها و ایماقها میگردند) کشور را در مدنیت‌های ماورالنهر (آسیای میانه)، و مغولستان می یابد.

از جانب دیگر این کشفیات باستان شناسی و ژنیتیکی به اسطوره های شامل ریگ ویدا و اوستا که قدیمترین منابع تاریخی و مذهبی مردم منطقه در عصر عتیق میباشند مهر تایید میزند. ریگ ویدا سلسله کتابهای مذهبی براهمنه هندوها است که بزبان سانسکریت نوشته شده است. سرودهای ویدی که بین سال های ۲۵۰۰ الی ۱۵۰۰ قبل از میلاد قسماً در سرزمینهایی که امروز افغانستان نامیده میسود سروده شده و باز در هندوستان تکمیل گردیده اند ، بحیث ماء خذ و منبع مهم تاریخ قدیم منطقه بشمار می رود و ما گفته میتوانیم که دوره تاریخی در این مناطق با سرود های ویدی آغاز گردیده است. در سرودهای ریگ ویدا از موجودیت مردم آریایی از هندوکش در افغانستان امروزی تا شمال هندوستان اطلاع داده که در وادیهای هفت دریا زندگی میکردند که از جمله آنها از دریاهای کنر، کابل، سند و هلمند نام میگردد. در این سرودها از مهاجرت این اقوام یاد آوری شده که تعدادی از دانشمندان جهت این مهاجرتها را از شمال افغانستان امروزی به هندوستان و تعدادی دیگر با زوال تمدن دریای سراسواتی که به دلایلی خشک شد از هندوستان به جانب افغانستان تثبیت میکنند. مطالعات اخیر ژنیتیکی ریشه اقوام پشتون و تاجک افغانستان را نیز مدنیت دریای سند میداند از این جهت به تیوری مهاجرت از شرق به غرب و شمال بیشتر وزنه میدهد.

با استفاده از سانسکریت و ریگ ویدا دانشندان بهتر به تفسیر سرودهای شامل اوستا نایل شدند. اوستا که کتاب مذهبی زردشتیان باختر زمین است و قدامت ۱۶۰۰ ساله دارد. بلخ محل نزول اوستا توسط زردشت میباشد. در اوستا از آریاناویجه یا مهد مردم آریو، که دانشمندان موقعیت آنرا در بدخشان تثبیت میکنند صحبت شده و از مهاجرت مردم آریانا ویجه به شانزده شهر اوستایی، که بیشترین آنها در سرزمین افغانستان امروزی تا وادی سند موقعیت دارند، تذکر بعمل آمده است.

کتابهای ریگ ویدا و اوستا دو گنجینه تاریخی اند که گذار از مرحله استوره به مرحله تاریخ در واقعیت با این دو اثر در کشور ما آغاز یافته و بیشترین متکای اکثر از پژوهشهایی استاتید تاریخ باستان را نیز، در شرق و غرب، همین دو اثر تشکیل می دهند. باید بخاطر داشت که تاریخ کهن مردم سرزمین فارس یا پرشیا راهیچ یک از این گنجینه های تاریخی احتوا نمیکند.

وقتی یونانیها در ۳۳۰ قبل از میلاد به باختر زمین رسیدند با استفاده از این اسطوره ها و سرودها سرزمین های شمال دریای آمو را باکتریانا و سرزمینهای افغانستان امروزی را آریانا و سرزمینهای شمال غرب یا خراسان را پارتیا نام دادند و در نقشه های خود به همین نامها یادداشت کردند (اراتوستین قرن سوم قبل از میلاد). اراتوستین قدیمترین نقشه جهان قرن سوم قبل از میلاد را ترسیم کرده که در کتابخانه اسکندریه در مصر موجود بود.

قبل از یونانیها بخشهای شمال و غرب سرزمینهای افغانستان فعلی برای نزدیک به دوصد سال (۳۳۰-۵۵۰ قبل از میلاد) توسط هخامنشیها اداره گردید. هر آنچه ما از تاریخ استیلای هخامنشیهای فارس بر این سرزمینها میدانیم ناشی از همین نوشته های مورخین و جهانگردان یونانی است.

متعاقب هخامنشی های فارس، دولتهای یونانی باختر و سلوکیها بالای سرزمینهای افغانستان امروزی که یونانیها آنرا آریانا میگفتند از ۳۳۰ BC ق م تا ۲۰۰ CE بعد از میلاد حکومت کردند. متعاقب و موازی به آنها پارتیها که در شرق کسپین یا خراسان عهد اسلام میزیستند بالای بخشهای زیاد سرزمینهای افغانستان امروزی حکومت کردند. پارتیها که بنام اشکانیها هم معروف هستند باتسخیر فارس و سایر مناطق ایران امروزی دین زردشتی و زبان پارتی (پهلوی اشکانی) را به آن مناطق بردند و برای پنجمین سال از ۱۹۰ BC ق م تا ۳۰۰ CE میلادی حکومت کردند.

ساسانیها که مرکز شان تیسفون در حوالی بغداد امروزی بود سلطه پارتیها را برانداختند و حدود ششصد سال (۲۲۴ CE-۶۵۱ CE) بالای فارس و پارتیا و بخشهای غربی سرزمینهای افغانستان امروزی حکومت کردند. در این زمان در بخشهای شمالی و شرقی سرزمینهای افغانستان امروزی کوشانیها (The Kushan Empire ۲۰-۲۸۰ CE) از سال بیست تا ۲۸۰ میلادی، یفتلیها و هونهای سفید (Ephthalitae or The White Huns ۴۵۵ CE - ۴۸۴ CE) از ۴۵۵ م تا ۴۸۴ م، و متعاقبا هندوشاهان و کابل شاهان تا ۸۶۵ م حکومت میکردند.

## تاریخ باستان:

اگر ما آغاز دوران باستان تاریخ سرزمینهای کشور خود را از زمان هجوم اعراب و معرفی دین اسلام به این سرزمینها قبول کنیم این دوران را به دو دوره میتوان تقسیم کرد: دوران حاکمیت مستقیم اعراب و دوران حاکمیت دولتهای غیر عرب.

## استیلای اعراب مسلمان (۶۷۱ م تا ۸۲۱ م):

اعراب مسلمان در سال AD ۶۵۱ میلادی حکومت ساسانیها را در فارس برانداختند. بیست سال بعد لشکریان اعراب مسلمان کابل را در سال AD ۶۷۱ فتح کردند و هندوشاهان و کابل شاهان با حفظ حکومت خود حاضر به دادن باج به اعراب شدند.

در طی دو قرن بعد از استیلای اعراب بالای سرزمین های ایران امروزی و افغانستان امروزی، در زمانهای حکومت خلفای راشدین، امویها و عباسیها، لافل چهل امیر عرب از مرکزیتهای مرو، بلخ، هرات، طوس، جرجان و نیشابور حکومت کردند و ولایات ماوراءالنهر از جمله بخارا و سمرقند را هم شامل می شد.

## دودمانهای غیر عرب:

سلسله دودمانهایی که بعد از اعراب بالای سرزمینهای افغانستان امروزی حکومت کردند شامل طاهریان (۸۲۱ م تا ۸۷۳ م)، صفاریان (۸۶۱ م تا ۱۰۰۳ م)، سامانیان (۸۷۴ م تا ۱۰۰۴ م)، غزنویان (۹۷۷ م تا ۱۱۸۶ م)، غوریها (۱۱۴۸-۱۲۱۵ م)، امپراتوری سلجوقی (۱۰۳۷-۱۱۹۴ م)، خوارزمشاهیان (۱۰۹۸ م تا ۱۲۱۹ م)، مغولها (۱۲۱۹ م تا ۱۲۷۰ م)، تیموریان (۱۲۷۰ م تا ۱۵۰۷ م)، شیبانیها (۱۵۰۰ م تا ۱۵۱۰ م)، دولت بابری (۱۵۰۴ م تا ۱۵۳۰ م)، و صفویان (۱۵۱۰ م-۱۷۰۹ م) را در بر میگیرد.

از این میان سلسله های صفاری، غزنوی، غوری، تیموری هرات و بابری مرکز حکومت آنها در محدوده جغرافیای افغانستان امروزی قرار داشتند. اما دولتهای غزنوی، تیموریان هرات، و بابری کابل از یکطرف پایتختهای شان در خاک افغانستان امروزی بود و از جانب دیگر مستقل از خلافت عباسی بغداد و متعاقب آن ایل خانان مغول بودند.

متعاقباً دولتهای مغولی بعد از بابر از دهلی بالای کابل و قسمتهای شرق و شمال افغانستان حکومت میکردند و دولت صفوی با هویت شیعه که مذهب اکثریت قاطع مردم سرزمینهای افغانستان امروزی نبود از مرکزیت اصفهان بالای قندهار، هرات و سائر قسمتهای غرب افغانستان برای نزدیک به دو صد سال حکومت کردند. بعضی بخشهای شمال هندوکش نیز زیر تاثیر دولت بخارا قرار داشت. بدین سان برای یک مدت طولانی دو صد ساله سرزمینهای افغانستان امروزی توسط دولتهای بیگانه که مراکز آنها دهلی، اصفهان و بخارا بودند اداره میشد.

### دوران معاصر تاریخ افغانستان:

طوریکه گفته شد برای یک مدت طولانی دو صد ساله سرزمینهای افغانستان امروزی توسط دولتهای بیگانه که مراکز آنها دهلی، اصفهان و بخارا بودند اداره میگردد. دوران معاصر تاریخ افغانستان در سال ۱۷۰۹م با ختم سلطه بیگانگان با ایجاد یک دولت متمرکز، قدرتمند و مستقل و با یک هویت نوین بالای تمام سرزمینهای فعلی افغانستان پایه گذاری شده و از سال ۱۷۴۷م به بعد به امپراطوری ابدالی و کشور افغانستان مبدل گردید که تا امروز با وجود فراز و نشیب های بیشمار هنوز هم بدون وقفه پابرجاست. این دولت زمانی از بحیره کسپین در شمال ایران امروزی تا دهلی و از دریای آمو تا بحیره عرب در سواحل پاکستان امروزی قلمرو داشت.

دولتهای هوتکی برای ۲۰ سال بالای بخش های بزرگی از سرزمینهای افغانستان امروزی حکومت کردند و بر علاوه قادر شدند امپراطوری صفوی را ساقط نموده برای هشت سال بالای قلمروهای آن نیز حکومت کنند.

راجع به اینکه آیا میرویس خان هوتک در قندهار اعلان پادشاهی کرده بود یا نه روایات مختلف موجود است. از آنجمله سر جان ملکم در کتاب تاریخ ایران از قول هانوی که معاصر میرویس بود مینویسد که میرویس خان اعلان پادشاهی کرد و دستور داد بنامش سکه ضرب بزنند (سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، ۱۸۱۵م، جلد اول ص ۶۰۶). و ترجمه انگلیسی بیت سکه اش را هم ذکر میکند. مضمون بیت بزبان دری تا این اواخر مجهول بود تا اینکه در سال ۱۹۷۴م استاد خلیل اله خلیلی که در بغداد سفیر بود مضمونی را در مجله ژوندون از قول تذکره نویسان عرب نشر میکند که مضمون شعر چنین است:

**"سکه زد بر درهم دارالقرار قندهار – خان عادل شاه عالم میرویس نامدار"**

این اولین دولت بومی در این سرزمین بیست سال بعد توسط نادرقلی افشار سرنگون شد. اما بعد از کشته شدن نادر افشار توسط درباریان خودش، دوباره به همت احمد شاه ابدالی و سایر افسران و بزرگان افغان در سال ۱۷۴۷م احیا گردیده و تحکیم یافت. احمد شاه ابدالی توسط یک جرگه بعد از مباحثه هشت روزه به حیث پادشاه انتخاب شد و در مراسم تاجگذاری او سران اقوام پشتون، تاجیک، هزاره و قزلباش حضور داشتند (مراجعه شود به کتاب الفونستون، گزارش سلطنت کابل).

احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م امپراطوری ابدالی را بنیاد نهاد که در سال ۱۷۸۲م در زمان مسافرت جورج فورستر انگلیسی از طریق قلمرو آن به پارس حدود آن از کشمیر در شمال شرق تا خلیج کومبای در گجرات در جنوب شرق و تا نیشاپور در غرب در ایران امروزی و تا دریای آمو در شمال میرسید.

## دولت معاصر افغانستان:

دولت معاصر افغانستان با وحدت سیاسی کشور در یک دولت مستقل محلی ایجاد میگردد. دولت‌های هوتکی و ادامه آن توسط ابدالیها تمام عناصر تعریف "دولت معاصر" را احتوا مینماید که شامل یک دولت مستقل با قدرت مرکزی، و یک هویت مستقل ملی مجزا از همسایگان میباشد. از قضای روزگار، در حالیکه "ایران معاصر" با ایجاد دولت صفوی آغاز میگردد، ایجاد دولت "افغانستان معاصر" با زوال دولت صفوی و بنیان گذاری دولت هوتکیها توسط میرویس خان هوتک آغاز میگردد. همچنانکه حکومت هوتکیهای افغان بالای ایران مابعد صفوی توسط نویسندگان ایرانی تأثیری در تعریف "ایران معاصر" ندارد، همانگونه حکومت عبوری نادرشاه افشار در فاصله دولت‌های هوتکی و ابدالی تأثیری در تعریف دولت "افغانستان معاصر" ندارد.

آنچه از نظر بیگانگان اعم از صفویها، افشاریها، قاجاریها، روسها، هندیها و انگلیسها و غیره هویت این کشور مستقل را مشخص میسازد هویت "افغان" بودن آن است. در تمام کتابهای تاریخی، جغرافیایی، جهانگردی، سیاسی و نظامی جهان، چه قبل و چه بعد از استعمار انگلیس در هندوستان، کلمه "افغانها" در اشاره به تمام مردم ساکن قلمروهای از دست رفته و امروزی افغانستان و آنهاییکه از این سرزمین بالای شمال هند و بالای ایران حکومت کرده اند بکار رفته است. این کاربرد بدون تمایز و توجه به ده ها قوم متشکله نفوس این کشور بوده است. هرگاه هویت دولت صفوی را مذهب شیعه و تاکید بر ناسیونالیسم ایرانی شکل میداد و سبب ایجاد ملت ایران گردید، هویت دولت های هوتکی، ابدالی و اعقاب آنها را اسلام سنی حنفی و تکیه بر ناسیونالیسم افغانی شکل میدهد که سبب ایجاد ملت افغانستان شده است که هر فرد هر قوم متشکله آن از نظر قانون و دولت "افغان" نامیده میشود. دولت افغان با آنکه در طول نزدیک به سه صد سال تا امروز در گیر جنگهای تدافعی متعددی با قدرت های منطقوی و قدرتهای استعماری، از جمله مرهته، خالصه، هند برطانوی، روسیه تزاری و ایران افشاری و قاجاری برای دفاع از قلمرو خود و دفاع از استقلال خود قرار داشته و سرحدات آن کوچک و کوچکتر شده است، اما هنوز هم به عنوان یک دولت مستقل ادامه دارد.

## هویت دولت افغانستان:

هویت دولت افغانستان معاصر از اوایل قرن هجده میلادی با ایجاد دولت هوتکی (۱۷۰۹م) و متعاقب آن دولت ابدالی (۱۷۴۷م) با تکیه بر اساسات دین اسلام حنفی و هویت افغانی شکل میگیرد. هویت افغانی هویت اختصاصی قوم پشتون نیست، بلکه از امتزاج و همسایگی نیک دو عنصر عمده پشتونولی و فرهنگ خراسانی که شامل فرهنگ تاجکها و ترکتهای افغانستان است، تشکیل شده باهم انکشاف میکنند. در فرهنگ خراسانی نقش زبان و ادبیات دری نقش حاکم بوده وظیفه خطیر پیوند دهنده اقوام و تفاهم ملی را در یک حوزه وسیع جغرافیایی ایفا

کرده است. نباید فراموش کرد که عنصر پشتونولی و فرهنگ خراسانی در حقیقت هر دو شامل فرهنگ بزرگتری است که در منطقه به فرهنگ آریایی معروف می‌باشد. زبانهای سانسکرت، اردو، پشتو، دری همه زبانهای آریایی اند. تبارز این هویت نوین افغانی را به صراحت در طول سه صد سال گذشته در حکومت‌های افغانستان با تکیه بر فرهنگ خراسانی میتوان دید که عامل اصلی دوام زندگی صلح آمیز و برادرانه اقوام پشتون، تاجک و ترک‌تبار افغانستان در طول قرنهای متمادی محسوب می‌گردد. چگونه این هویت تکامل کرد؟ تیمورشاه پایتخت خود را به کابل انتقال داد تا از تبارز یک دولت مرکزی انحصاری پشتون جلوگیری کند. با این عمل فیودالها و رهبران اقوام درانی، (پشتونهای جنوب و غرب) با زمینهای خود در قندهار، هرات و اطراف آنها باقیماندند و موازی با آن، فیودالهای پشتون غلزایی در لوی پکتیا (پکتیا، پکتیکا، خوست، لوگر، میدان و وردک) و لوی ننگرهار (ننگرهار، کنرها و لغمان) همچنان نقش مستقیم در اداره روزمره دولت داشتند. در عین زمان در کابل یک قشر بیروکرات از سدوزایی‌ها و بارکزایی‌های پشتون تبار با فرهنگ خراسانی تبارز نمود که اداره دولت را به عهده داشتند. در طول سه قرن این قشر با امتزاج قومی در نتیجه ازدواجهای مختلط، به پشتونهای دری زبان مبدل گردیدند. در حقیقت این حالت دوام تعامل دولتهای پشتون قبل از آنها در هندوستان بود که به تعقیب دولتهای غوری در هند، با ایجاد سلطنت های لودی و سوری زبان دری و فرهنگ اسلامی خراسانی را در هندوستان انکشاف دادند که دولتهای مغولی بآری متعاقب آنها نیز این تعامل نیکو را ادامه دادند.

## اسم افغانستان:

سه صد و هشت سال قبل، در اوایل قرن هژدهم میلادی، وقتی میرویس خان هوتک با قیام خود بر ضد سلطه صفویها شالوده یک دولت مستقل بومی را در این سرزمین نهاد، سرزمینی را که امروز بنام افغانستان می‌شناسیم اسم مشخصی نداشت و شامل بخشهایی از خراسان، ترکستان، بدخشان، کابلستان، افغانستان، سیستان، غرجهستان، زابلستان و قندهار و بلوچستان می‌گردید. در آن سرزمین بیش از شانزده قوم از جمله پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، پشه‌ای، عرب، قرقیز، ترکمن، بلوچ، قزلباش، بیات و غیره زندگی می‌کردند. این سرزمین بعد از تیموریان هرات برای بیش از دو صد سال از غرب، شرق و جنوب و از شمال توسط سلاطینی اداره میشد که پایتخت های آنها اصفهان، دهلی و بخارا بودند.

نام افغانستان فقط از اواسط قرن هیجدهم میلادی یعنی از هنگامی که وحدت سیاسی کشور در یک دولت مستقل بومی احیاء گشت، بواسطه کثرت جمعیت قوم پشتون به مرور زمان به تمام کشور اطلاق شد و سرانجام در قرن نوزدهم میلادی شهرت یافت. اگرچه اصطلاح افغانستان، به عنوان نام رسمی این کشور بار اول در سال ۱۸۰۱ میلادی در قرارداد میان انگلستان و ایران، در مورد قلمرو دولت درانی به کار رفته، اما کلمه افغانستان، به مثابه جا و مکان قبایل افغان (پشتون‌ها)، نخستین بار در تاریخنامه هرات، تألیف سیف هروی در اوایل سده چهاردهم میلادی، ذکر شده است.

بعضی ها میگویند که اسم تاریخی این سرزمین خراسان است و این اسم نباید به افغانستان تغییر می‌یافت، این ادعا کاملاً درست نیست. مناطق جغرافیایی شرقی شامل حاکمیت دولت صفوی که در نقشه های آن زمان نشان

داده شده شامل خراسان (مرو، نیشاپور، مشهد، هرات، غور و بادغیس)، زابلستان (مناطق میان غور تا قندهار)، سیستان (از نیمروز تا قندهار)، قندهار، و بلخ می باشند. هیچ واحد اداره ملکی بنام خراسان در نظام تقسیمات ملکی صفویها موجود نبود. حاکمیت صفویها تا هرات و قندهار می رسید که به عنوان بیگلربیگی های (ولسوالیهای) قندهار و هرات توسط حکام صفوی اداره می شدند. باید یاد آوری کرد که قلمرو دولت صفوی نظر به اهمیت به چهار "ولایت" (خان نشین ها، سلطان نشین ها) و سیزده "بیگلربیگی" و تعدادی مناطق کوچک نزدیک پایتخت بنام مناطق خاص منقسم شده بود که هر کدام توسط حکام قزلباش اداره می شدند. خان نشینها و به تعقیب آن سلطان نشین ها نیمه مستقل بودند مانند لرستان، عربستان (خوزستان امروزی)، گرجستان و اردلان. قندهار، هرات، مرو و مشهد هر کدام بطور جداگانه از جمله بیگلربیگی ها بودند.

حتی در زمان خلافت عباسی خراسان شامل تمام مناطق افغانستان امروزی نمیگردید. به نقل از زین الاخبار گردیزی که در عهد مسعود غزنوی نوشته شده، اسم ولایات و حکام آنها (پسران هارون الرشید) در عهد هارون الرشید عبارت بودند از:

1 - محمد الامین، عراق (ایران و عراق امروزی)، یمن و حجاز و برخی از شام.

2 - عبدالله مأمون خراسان و ماورالنهر و هند و سند، و نیمروز و کابل و زابلستان.

3 - مؤتمن، برخی شام، مغرب، آذربایجان، روم، و زنج و حبش. طوریکه میبینیم ماورالنهر، نیمروز، کابل و زابلستان (از قندهار تا کابل) قلمروهای خارج از خراسان بودند. بر همین اساس وقتی مونت ستوارت الفونستون با هیات بزرگ تحقیقی خود در سال ۱۸۰۹م به افغانستان مسافرت کرد و مدت بیش از دو سال را در این کشور به جمع آوری معلومات مصرف نمود در کتاب خود (گزارش سلطنت کابل و مربوطات آن در فارس، تارتاری و هند، لندن، ۱۸۳۸م) مینویسد که مردم این کشور برای کشور خود اسم معینی ندارند، تعدادی آنرا خراسان، تعدادی افغانستان و تعدادی هم پختونخوا میگویند. او مینویسد خراسان درست نیست برای آنکه تمام مناطق کشور را احتوا نمیکند. الفونستون به تایید جورج فورستر که ۲۷ سال قبل از او به این کشور مسافرت کرده بود اسم افغانستان را طرف استفاده قرار میدهد.

باید بخاطر داشت که نامگذاری کشورها بشکل فعلی آن تعامل اروپائی ها است. از این لحاظ وقتی میرویس خان هوتک در سال ۱۷۰۹م و به تعقیب او احمدشاه ابدالی این ولایات را متحد ساخت و از آنها در سال ۱۷۴۷م یک کشور مستقل ایجاد کرد اسم مشخصی بالای آن نگذاشتند. احمد شاه ابدالی همانطوریکه امیر خراسان بود امیر قندهار، امیر کابل و امیر کشمیر هم بود. بنا بر آن از میرویس خان هوتک و به تعقیب آن احمدشاه ابدالی توقع گذاشتن یک اسم رسمی بالای قلمرو تحت حاکمیت شان در اوسط قرن هژدهم میلادی یک اشتباه محض است. در گذشته سرحدات مشخص نبود و قلمروها بنام فرمانروایان و دودمانها یاد میگردید مانند سلسله های طاهریان، صفاریان، سامانیان، سلجوقیان، غزنویان، غوریها و امثالهم. در اول این کشور نو تاسیس نیز اسم معین نداشت به قول الفونستون (۱۸۰۹م) عده آنرا خراسان، برخی افغانستان و عده هم پختونخوا مینامیدند. اما با گذشت زمان اسم افغانستان، که اسم مناطق پشتون نشین آن بود، به تمام کشور تعمیم یافت. طبیعی است که دولت ها به اسم قومیکه بیشترین جمعیت را دارد و قوم حاکم است نامیده می شوند. کشور های روسیه، قزاقستان، ترکیه، عربستان،

تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ده ها کشور دیگر همه به نامهای بزرگترین اقوام ساکن آن کشور هانامیده شده اند. افغانستان استثنی نیست.

مورخ انگلیسی جورج فورستر که در سال ۱۷۸۲م یعنی ۲۳۵ سال قبل از امروز از طریق پشاور، کابل، قندهار و هرات از طریق فارس و روسیه به لندن رفت از این کشور بنام "افغانستان" در عنوان کتاب خود و هم چنان باربار در متن کتاب یاد میکند. به گفته جورج فورستر در این سرزمینها خطبه نماز جمعه بنام تیمورشاه خوانده میشد (جورج فورستر، سفر از بنگال به انگلستان از طریق شمال هند، کشمیر، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹م). جورج فورستر مینویسد "افغانها مردمان بومی کشوری هستند که از کوههای تارتاری تا خلیج کامبای (نزدیک گجرات در هند)، رود سند و فارس امتداد مییابد." (جورج فورستر، ص ۷۴ جلد دوم). توجه کنید که فورستر در اینجا تمام اقوام این سرزمین را "افغانها" خطاب میکند. در جای دیگر فورستر مینویسد که: "نادر افشار بعد از ختم زمامداری افغانها بر فارس شاه طهماسب صفوی را خلع میکند و با قوای بزرگی وارد افغانستان میگردد (جورج فورستر، ص ۹۲ جلد دوم). این نقل قول بخاطری مهم است که فورستر قلمرو خراسان افغانی را نیز زیر نام "افغانستان" به حساب می آورد. طوریکه میبینیم ۷۳ سال بعد از قیام میرویس خان هوتک و ۳۵ سال بعد از اعلان پادشاهی احمدشاه ابدالی هویت مشخص دولت آنها سبب آن میشود تا اسم "افغانستان" بصورت طبیعی معرف کشور آنها گردد بدون آنکه برای نامگذاری آن مراسم خاصی بنا یافته باشد. بیجهت نیست که محمد شاه قاجار بعد از هزیمت و شکست محاصره یکساله هرات (۱۸۳۸م) در منشوری خطاب به مردم خود به قلم خود از این کشور بنام "افغانستان" نام میبرد. ملاحظه کنید که این نام گرفتن شاه ایران قبل از آن است که لارڈ اکلند و ایسرای هند برطانوی در بحبوحه آمادگی برای حمله نظامی به افغانستان برای اولین بار در یک نامه رسمی از اسم "افغانستان" استفاده می کند. متأسفانه این کشور در طول قرن نوزدهم در میان بازی بزرگ دو امپراطوری استعماری زمان، یکی هند برطانوی در شرق و جنوب و دیگری روسیه تزاری در شمال، گیر افتاد، مواجه به لشکر کشیهای متعدد استعمار گران گردید و سلاطین آن در دام دسایس آنها گیر افتادند. در نتیجه قلمروهای تحت حاکمیت آن قیچی و از پیکرش جدا گردیده و سلاطین آن برای حفاظت نیم باقیمانده از سرزمینهای تاریخی کشور خود، ناچار به قبولی معاهدات تحمیلی سرحدی دو امپراطوری بزرگ استعماری زمان، یعنی هند برطانوی و روسیه تزاری شدند. کشور عملاً به یک مملکت حایل مبدل شد که استقلال خود را در امور خارجی از دست داد. موضوع مهم این است که آن دولت مقتدر افغان که دولت انگلستان آنرا زمانی خطری برای هند برتانوی میدانست و با تبنانی با دولت قاجاری فارس کوشش در تضعیف آن کرد (محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران)، به هر اسم و نامی که قبل از آغاز "بازی بزرگ" استعماری میان انگلستان و روسیه یاد میگردید، بآنکه به یک کشور کوچک، حایل و ضعیفی مبدل گردید اما خوشبختانه این دولت تا امروز با همان هویت اولی خود که عبارت از هویت اسلام حنفی و فرهنگ افغانی باشد، و در قانون اساسی جاری کشور با داشتن تابعیت افغانستان تبارز میکند، هنوز هم پابرجاست.

پایان